

▼ علیه شرق‌شناسان و صدرایی‌ها

از فلاطوری تألیفات و ترجمه‌هایی بر جای مانده است که از مشهورترین آنها باید به ترجمه اثر معروف برتولد اشپولر، «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» اشاره کرد. جز این، یکی از مهمترین آثار او که نخست به آلمانی و برای دریافت منصب استادی نوشته شد و بعدتر به فارسی نیز بازگردان شد، «دگرگونی بنیادی فلسفه یونان در برخورد با شیوه اندیشه اسلامی» است.

فلاطوری در این اثر، هم در مقابل برداشت‌های شرق‌شناسانه که فلسفه اسلامی را ذیل سنت نوافلاطونی قرار می‌دهند موضع می‌گیرد، هم در برابر خوانشهای صدرایی و نوصدرایی معاصر که با بهره‌گیری از هایدگر، تحلیلی پیشروانه از فلسفه اسلامی ارائه می‌دهند و می‌گویند فلسفه اسلامی فلسفه یونانی را تکامل بخشید، از نظر فلاطوری، اما فلسفه اسلامی حاصل بر خورد دو جهان‌بینی متفاوت یعنی جهان‌بینی حاکم بر فلسفه و علوم یونانی و جهان‌بینی قرآنی است و درنهایت آنچه از برخورد این دو جهان‌بینی به‌وجود آمد، فلسفه‌ای در صورت یونانی و در محتوا اغلب قرآنی است. براین اساس این فلسفه، نه یونانی مطلق است، نه قرآنی مطلق و نه التقاطی؛ بلکه سننزی است مستقل از دو جریان یونانی و قرآنی.

موضع‌گیری فلاطوری در مقابل اندیشه ملاصدرا ازقضا باری به منظره قلمی او با علامه طباطبایی نیز انجامید. فلاطوری در زمینه نقد فلسفه صدرایی صریح و بر آن بود که «پایه‌های فلسفه صدراالمتألهین امروزه فروریخته است هر چند این فلسفه از حیث تبیین جهان بسیار جالب است، اما نباید چنین پنداشت که این، همان حقیقتی است که پیامبر اکرم(ص) در صدد بیان آن بوده است.»

فلاطوری از لزوم جهانی‌شدن اسلام دفاع می‌کرد و معتقد بود، اسلام برای جهانی‌شدن باید با زبان دانش و زندگی انسان‌ها همراه و هماهنگ شود، به حدود قومی، نژادی، فرهنگی و جغرافیایی محدود نشود و به موازات تحرک قهری و دائمی انسان و انسان‌ها در زمینه‌های فکری، علمی، معیشتی و سیاسی تحرک دائمی داشته باشد. او البته چنین تحرکی را با آنچه برخی مذهبی‌ها با مساوی دانستن و مطابقت‌دادن دستاوردهای علمی با آیات قرآن پی می‌گرفتند، به کلی متفاوت می‌دانست و راه اخیر را به‌طور مطلق، مردود می‌شمرد.

جز این، او فلسفه صدرایی و فلسفه تقلیدی را برای نیل به چنین هدفی مناسب نمی‌دید. از نظر او، «اصلاً جهان‌بینی ما بیش از حدی که آزادی فردی داشته باشد، جنبه دینی پیدا کرده است» و خلط دین و فلسفه نیز دراین‌زمینه ضربه‌های زیادی به ما زده است: «دین را از دین‌بودن‌اش انداخته و فلسفه را از تحریک و پویایی‌اش»، بدین‌ترتیب او آرزو می‌کرد: «خدا نکند که ما بخواهیم روزی اسلام را با همین فلسفه خودمان به دنیای غرب عرضه کنیم. بهترین منبع و مرجع برای معرفی خدا، خود قرآن کریم است. من هر چه که پیش می‌روم، بیشتر به معنویت قرآن می‌رسم. من اگر در اروپا تبلیغ اسلام می‌کنم - و بحمدالله مقبول افتاده است - در این امر یک‌دزدی از اندیشه عقلی را در تبیین اسلام نمی‌آورم. خود قرآن بهترین بیان‌کننده اسلام است. دوری ما از قرآن اسفبار است.»

داشت با رفع پیش‌داوری‌ها و سوءبرداشت‌ها، تفسیری انسانی و انسان‌گرایانه از اسلام عرضه دارد. از نظر فلاطوری، رحمانیت و رحیمیت در قرآن اهمیتی بسیار زیاد داشت و او ضمن دعوت همگان به دوری از عصیت و تنگ‌نظری، خواستار تفسیر منابع درجه دوم براساس منابع اصلی اسلام یعنی قرآن و سنت بود.

▼ نه شرقی، نه غربی

فلاطوری در زمانه‌ای چنین مجاهدتی داشت که بسیاری میان غرب و شرق، خط فارقی عبورناپذیر تصور می‌کردند و برای هریک، ذات و ماهیتی غیرقابل تخطی را قائل بودند. این گرایش، هم در میان شرقیان رواج داشت، هم در بین غربیان. برخی شرق را قدسی و غرب را شیطانی می‌دانستند و در مقابل کم نبودند غربی‌هایی نیز که شرق را خرافی و غرب را پیشرفته قلمداد می‌کردند. نمونه‌ای بسیار ساده از این ذهنیت را رودیارد کیپلینگ، نویسنده بریتانیایی، در کتاب «کتاب جنگل» بازتاب داد: «شرق، شرق است و غرب، غرب. این‌دو هیچ‌گاه به‌هم نخواهند رسید.»

فلاطوری اما ضمن پذیرش تفاوت‌های فرهنگی، مدنی، فلسفی و کلامی میان اسلام و مغرب زمین معتقد بود، وجوه مشترک میان این دو بیش‌ازآن است که اغلب گمان می‌رود. از نظر فلاطوری: «هر دو فرهنگ، ریشه در یک روح غربی یونانی و یک روح شرقی و سامی دارند. سده‌های متمادی این دو جریان فکری، هم در سنت مسیحی، هم در سنت اسلامی در توانمندی همراه با تعادل، کنار هم سیر می‌کردند.» به‌زم فلاطوری بعدتر اما با غلبه عناصر یونانی و سامی در سنت‌های مسیحی - غربی و اسلامی، وضع تغییر کرد. باین‌همه از نظر فلاطوری هنوز مهم است که برای نمونه مسلمانان در برخورد جدیدشان با غرب ریشه‌های مشترک را به یاد آورند تا در مقابل مسخ‌شدن فرهنگی نیز بتوانند خود را حفاظت کنند. با چنین پیش‌فرض‌هایی بود که فلاطوری در تألیف کتاب‌هایی همچون «عقیده به خدای واحد»، «سه طریق به سوی یک خدا» و«آینده، امید و انتظار فرج در ادیان توحیدی» در موسسه اوراتسیو دومینیکا نقش داشت.

آته ماری شیمل، اسلام‌پژوه، خاورشناس و مولوی‌شناس سرشناس اهل آلمان، درباره دیدگاه‌های فلاطوری در زمینه غرب و شرق معتقد بود که برخلاف خود او که نگاهی عرفانی دارد، اصل عقاید فلاطوری فلسفی و کلامی بوده است، اما به‌هرروی از نظر او، فلاطوری هم بر مبنای نگرش قرآنی خود به آیه نور (آیه ۳۵ سوره نور) دقت وافی داشت: «خدا نور آسمان‌ها و زمین است؛ وصف نورش مانند چراغدانی است که در آن، چراغ پرفروغی است، و آن چراغ در میان قندیل بلورینی است، که آن قندیل بلورین گویی ستاره تابانی است، [و آن چراغ] از [روغن] درخت زیتونی پرپرکت که نه شرقی است و نه غربی افروخته می‌شود، [و] روغن آن [از پآکی و صافی] نزدیک است روشنی بدهد گرچه آتشی به آن نرسیده باشد، نوری است بر فراز نوری؛ خدا هرکس را بخواهد به سوی نور خود هدایت می‌کند، و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند [تا حقایق را بفهمند] و خدا به همه چیز داناست.» بر همین مبنا از نظر شیمل، آن نوری که نه شرقی است و نه غربی، نزد فلاطوری مایه وصل ادیان می‌شد.

مداراجویانه را ترویج بدهد. به‌همین دلیل نیز دانشگاه سنی‌الازهر در قاهره به‌عنوان بزرگترین دانشگاه اسلامی او را به‌عنوان عضو شورای اسلامی خود برگزید. باین‌همه طرح فلاطوری برای تأسیس «دانشکده معارف اسلامی» در سال ۱۹۹۱ با هدف آموزش صحیح و دانشگاهی اسلام به مسلمانان اروپا و دیگر مناطق جهان، با وجود تلاش‌های فلاطوری و پیشنهادهای برخی کشورهای اسلامی درنهایت به نتیجه‌ای نرسید.

▼ بازبینی محتوای اسلامی کتاب‌های درسی در اروپا

یکی دیگر از پروژه‌های اصلی آکادمی علوم اسلامی، بازبینی محتوای مربوط به اسلام در کتاب‌های درسی آلمان و ۱۷ کشور اروپایی دیگر بود که از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۴ ادامه یافت. این پروژه با همکاری دانشگاهیان آلمان و سایر کشورهای اروپایی انجام شد و هدف آن، تصحیح مطالب نادرست درباره اسلام در متون آموزشی بود. از نظر فلاطوری: «آنچه در طول چندین‌ساله مدرسه، آموخته می‌شود رفته‌رفته و گام‌به‌گام درمجموع شکل و صورتی سیخف، منحرف و مغلوط و پر از جسارت به اسلام در ذهن دانش‌آموز خواهد ساخت. پایه وجودش ساخته‌ای خواهد بود از تحقیر اسلام و مسلمین یا احياناً از اعتقاد به عقب‌ماندگی، بربریت، قساوت، آشفتگی و ضدحقوق انسانی بودن مسلمانان.» با این تفاسیر و باتوجه به مهارت بالای که فلاطوری در گفت‌وگو و اقناع تصمیم‌گیران اروپایی داشت، او «پروژه اصلاح کتب درسی» را در آلمان غربی آغازید، سپس آن را در سایر مناطق اروپا به اجرا گذاشت. در این طرح صاحب‌نظران فرق مختلف اسلامی حضور داشتند و بدین‌ترتیب جایی برای گرایش‌های فرقه‌ای وجود نداشت. نتیجه این طرح نیز مثبت بود به‌نحوی که نظرسنجی از ۳۵ هزار معلمی که در آلمان، کتاب‌های اصلاح‌شده را دریافت کرده بودند، رضایت‌آمیز بود و بعدتر با چراغ سبز برخی نهادهای علمی اروپایی، از جمله شورای اروپا، زمینه برای پیوندخوردن این طرح ملی با طرح بین‌المللی پژوهش پیرامون تصویر اسلام در کتاب‌های درسی اروپا آغاز شد.

▼ بازاندیشی، لیبرال و مداراجو

در مراسم بزرگداشت فلاطوری پس از وفات او، دانشجویانش از سعه‌صدر، سخاوت و کمک‌های مالی‌اش به جشن‌های دانشجویی سخن گفتند. یکی از آنها افزود: «استاد فقط نبود، انسان بود.» دیگری او را که دانشجویانش را «بچه‌ها» خطاب می‌کرد و همواره جویای مشکلات خانوادگی‌شان بود، «معلم پدری» در دسترس و حامی، بازنمایی کرد که دانشجویان را در دفترش با یک لیوان چای و جعبه همیشه باز بیسکویت، پذیرایی می‌کرد: «با او صحبت از نمرات و مقررات نبود، بلکه سخن بر بیشش‌ها و جهان‌بینی‌ها بود.»

فلاطوری را اما همکارانش «عالمی برجسته، معلمی موفق و بنیادگذار و سازمان‌دهنده‌ای بااستعداد» می‌دانستند. درعین‌حال آنچه از منش او به‌یاد بسیاری از آنها مانده است، منش مداراگر و شخصیت آزاده او بود؛ خصلتی نه‌فقط صوری که ریشه‌دوانده در عمق جان عبدالجواد. ورنر دیم، رئیس سمینار شرق‌شناسی دانشگاه کلن در مراسم بزرگداشت فلاطوری پس از مرگ او، در همین دانشگاه دراین‌زمینه گفت: «من فلاطوری را با گذشت زمان به‌عنوان انسانی شناختم که در عین تدین‌اش، فردی بازاندیش و او را حتی تقریباً لیبرال یافتم.» فلاطوری خود فروتنانه بارورشدن درخت دوستی در نهاد مسالمت‌جویش را اما به ریشه‌های عرفانی نسبت می‌داد و به‌عنوان کسی که از ممکن‌بودن شناخت خداوند از جانب انسان حتی بدون اعتقاد به توحید صریح سخن می‌گفت، چنین می‌نگاشت: «جان من به وسیله یک روح عرفانی بال و پر گرفت. روحی‌که عاشق بر همه هستی است؛ چراکه هر چیزی به نوع خود نشانه خداوند است. من نمی‌توانستم و نمی‌توانم تصور کنم خدایی که همه به او عشق می‌ورزند و او نیز همه مخلوقاتش را دوست دارد، بخواهد تابع میل پیروان ادیان گوناگون بشود و براساس آن، انسان‌ها را به بهشت و دوزخ رهنمون کند. من این اصل عرفانی که می‌گوید: راه‌های به سوی خدا به عدد انفس خلائق است را می‌پسندیدم و می‌پسندم.»

▼ آرمان آشتی ۳ دین

برخی دوستان فلاطوری از وجود دو ویژگی متضاد در فلاطوری خبر می‌دهند: آرمانگرایی و سازمان‌دهندگی. درباره سازمان‌دهندگی فلاطوری بیش از هر چیز می‌توان به فعالیت‌هایی چون راه‌اندازی کتابخانه شیعی و آکادمی علوم اسلامی و تلاش او برای تربیت دانشجویان اشاره کرد. وجه آرمانگرایانه فلاطوری را اما در وهله نخست، باید در ذهنیتی سراغ گرفت که می‌کوشید سه دین بزرگ وحیانی خاور نزدیک (یهودیت، مسیحیت و اسلام) را آشتی دهد. برای او ایجاد تفاهم میان سه دین وحیانی آرمانی قلبی بود و خود آن را «ذخیره عندالله» می‌پنداشت. جمعی که در وجود او، میان یک عالم اسلامی و یک دانش‌پژوه غربی نیز پدید آمده بود، او را به مهاجری میان شرق و غرب و حلقه واسطی میان فرهنگ‌ها بدل کرده بود که ضمن مقابله با افراط‌ها و از خودبیگانه‌شدن مسلمانان، سعی

نقد رسانه

وقتی حریم فرومی‌ریزد

درباره رسانه، سلبریتی و کالایی‌شدن امر خصوصی



سه روایت ظاهرآ نامرتبط ـ هدیه‌دادن یک خودروی لوکس به همسر، روایت تکان‌دهنده خشونت خانگی و لایو خون‌آلود یک خواننده با همسرش ـ در سطح رسانه‌ای، به یک نقطه مشترک می‌رسند: فروپاشی مرز میان امر خصوصی و امر عمومی. مسئله این نیست که کدام‌یک مهم‌تر یا تکان‌دهنده‌تر است؛ اینکه چرا رسانه‌ها چنین روایت‌هایی را با اشتیاق بازتولید می‌کنند و چرا خود چهره‌های مشهور، آگاهانه یا ناآگاهانه، زندگی خصوصی‌شان را به جنجال عمومی بدل می‌سازند.

در روایت نخست، حضور کامران تفتنی و متین ستوده در مراسم رونمایی از خودروی مزدا، با تأکید بر هدیه‌دادن خودرو، اساساً خبری نیست که واجد ارزش عمومی باشد. این یک کنش خصوصی است که در بهترین حالت، به سلیقه مصرفی یک زوج مربوط می‌شود. اما رسانه آن را به خبر تبدیل می‌کند، چون سلبریتی در مرکز آن است. اینجا امر خصوصی، نه به‌دلیل پیام اجتماعی، بلکه به‌دلیل ظرفیت ویرتینی‌اش برجسته می‌شود. نمایش هدیه، نمایش رفاه و نمایش عشق، همگی در خدمت بازتولید نوعی روایی مصرفی‌اند؛ روایی که‌برای بخش بزرگی از جامعه دست‌نیافتنی است. رسانه با این بازنمایی، ناخواسته شکاف طبقاتی را طبیعی و حتی جذاب جلوه می‌دهد. در روایت دوم، ما با افشای خشونت عریان خانگی مواجه‌ایم؛ اعترافی دردناک از زنی که باردار بوده و تحت شکنجه جسمی و روانی قرار گرفته است. اینجا مسئله پیچیده‌تر می‌شود. خشونت خانگی، بر خلاف هدیه‌دادن خودرو، می‌تواند واجد اهمیت اجتماعی باشد؛ زیرا اسکوت پیرامون آن، به بازتولید خشونت می‌انجامد. اما رسانه چگونه این روایت را بازنمایی می‌کند؟ آیا با رویکردی تحلیلی، حمایتی و ساختاری، یا صرفاً به‌مثابه محتوای شوک‌آور برای جلب کلیک و توجه؟ وقتی روایت خشونت، بدون زمینه‌سازی حقوقی، روان‌شناختی و اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود، خطر آن است که رنج فردی به نمایش رنج بدل شود؛ نمایشی که همدلی می‌طلبد اما مسئولیت ساختاری نمی‌فریند.

روایت سوم که چندصباحی از آن گذشته است، لایو اینستگرامی خواننده‌ای شناخته‌شده در میانه درگیری خونین با همسرش، نماد کامل فروپاشی حریم خصوصی در عصر شبکه‌های اجتماعی است. اینجا دیگر فقط رسانه مقصر نیست؛ خود سبزه، دوربین را روشن می‌کند و بحران شخصی‌را به محتوای زنده بدل می‌سازد. خشونت، اتهام، بدن زخمی و خانه آشفته، همگی به محتوا تبدیل می‌شوند. این وضعیت، نه افشاگری آگاهانه است، نه کنش اعتراضی؛ بلکه نمونه‌ای از منطقی اقتصاد توجه است حتی بحران هم اگر دیده نشود، انگار رخ نداده است.

از منظر جامعه‌شناسانی، ما با نوعی کالایی‌شدن زندگی خصوصی مواجه‌ایم. در این منطقی، هر تجربه ـ از عشق و هدیه تا خشونت و فروپاشی ـ قابلیت تبدیل‌شدن به کالا را دارد، به‌شرط آنکه دیده شود. سلبریتی‌ها آگاهانه یا ناآگاهانه به این منطق تن می‌دهند، زیرا سرمایه اصلی‌شان دیده‌شدن است. رسانه‌ها نیز به‌جای نمایش‌گرذاری میان آنچه حق دانستن عمومی است و آنچه کنج‌کاو عمومی، اغلب دومی را به‌جای اولی می‌نشانند.

اما آیا هر آنچه واقعی است، باید رسانه‌ای شود؟ آیا هر امر خصوصی، صرفاً به‌دلیل شهرت افراد درگیر، حق عبور از مرز حریم را دارد؟ تمایز میان امر خصوصی و امر عمومی، یکی از پایه‌های اخلاقی رسانه‌ای است. وقتی این مرز مخدوش می‌شود، نه‌تنها شأن افراد، بلکه کیفیت گفت‌وگوی اجتماعی نیز سقوط می‌کند. جامعه‌ای که مدام میان خودروی هدیه‌ای، کتک‌خوردن همسر و لایو خونین سرگردان است، فرصت اندیشیدن به ریشه‌ها را از دست می‌دهد.

البته استثنا وجود دارد؛ گاهی افشای امر خصوصی می‌تواند به آگاهی جمعی، اصلاح قانون یا تغییر نگرش‌ها بینجامد. اما این افشا نیازمند چارچوب، هدف و مسئولیت است. بدون آن، رسانه صرفاً به بلندگوی جنجال تبدیل می‌شود و سلبریتی، به‌بازیری که حتی رنج و خشونت‌اش را نیز به صحنه می‌برد.

این سه روایت، آینه‌ای از وضعیت رسانه‌ای ما هستند، جایی که نمایش بر معنا غلبه کرده و حریم، قربانی توجه شده است. اما چه چیزی را باید عمومی کرد و چرا؟ بدون پاسخ به این پرسش، هر خبر ـ حتی خصوصی‌ترین‌اش ـ به جنجالی مصرفی فروکاسته می‌شود.